

مفهوم شناسی «رستگاری» در قرآن کریم

دکتر محمد رضا حاجی اسماعیلی^۱



(از صفحه ۱۰۷ تا ۱۲۳)

چکیده

موضوع نجات و رستگاری انسان، از مسائل مشترک میان ادیان آسمانی است و همگی کوشیده‌اند تا آن را تبیین کنند. مقاله حاضر برآن است تا از طریق شناسایی مفهوم واژگان قرآنی (فلاح، فوز، سعادت و نجات) از راه توصیف لفظ، فهم مؤلفه های معنایی، حدود واژه و شناخت معناگرایانه واژگان مترادف و همسو، با مقایسه عبارات قرآنی، به حوزه معنایی رستگاری نزدیک شده و عوامل نیل به آن را از دیدگاه قرآنی بررسی کند.

کلید واژه ها: رستگاری در قرآن، مفردات قرآن، تفسیر موضوعی، سعادت و شقاوت.

مقدمه

این پژوهش به تحلیل ساخت بنیادی «رستگاری و نجات» می‌پردازد و می‌کوشد تا واژگان مربوط با همین مفهوم را در قرآن توصیف کند. بنابراین، نخست در ابتدا با توصیف الفاظی که با همین مفهوم در قرآن به کار رفته، به معنای نسبی آن نزدیک شده و با مراجعه به منابع لغوی و فرهنگ نامه های عربی، معنای این واژگان را بررسی می‌کند. سپس با رجوع به قرآن معانی آنها را در بافت و ساختار قرآنی بازنگری کرده و در تقابل با مفهوم رستگاری و نجات، واژگان متضاد با آن را تحلیل می‌کند. این مقاله با نگاهی گذرا به مسأله نجات در برخی مذاهب وادیان و نیز نجات اهل کتاب از دیدگاه قرآن پایان می‌یابد.

مفهوم لغوی واژه «فلاح»

واژه «فلاح» از لغات قرآنی است و لغت پژوهان از آن به معنای نجات و رستگاری یاد کرده‌اند. ابن فارس برای این واژه دو معنای اصلی ذکر کرده است که یکی بر شکافتن و دیگری بر ظفر، پیروزی و بقاء دلالت دارد (ابن فارس، ۴/۴۰۰). لغت پژوهان و نویسندگان معنای اصلی و اولی فلاح را «بقا» دانسته و مفاهیمی چون «ظفر، غلبه، کامیابی» و سرانجام «رستگاری» را از معانی ثانوی آن به شمار می‌آورند. بنابراین، معنای شناخته شده و مشهور این واژه نزد عرب جاهلی همان بقاء است (واحدی، ۲۰۹). البته معنای دیگری نیز از این واژه به دست داده‌اند: در محاوره و الفاظ جاهلیت در هنگام طلاق، شوهر به زن خود می‌گفت: «استفلیحی بأمرک» (ابن منظور، ۱۴۶/۹). به نظر می‌رسد که مراد از «استفلیحی» در این عبارت «اذهبی» باشد (واحدی، ۲۱۱).

واژه «فلاح» در ساختار قرآنی

واژه فلاح و مشتقات آن از «فَلَحَّ» در ساختار اسمی و فعلی ۳۹ بار در قرآن به کار رفته است. از دیدگاه قرآن، کسی که به «فلاح» دست یافته از «مفلحین» به شمار می‌آید، اما این

که ویژگی‌ها و مشخصه های مفلحین چیست، یا چه کسانی از دست یافتن به چنین ویژگی و شاخصه هایی محرومند، نیازمند تدبیر و جستجو در متن قرآن است.

در پاره ای از آیات قرآن، رسیدن به «فلاح» با کلمه «لعل» توأم شده است. پژوهش در این گروه از آیات حاکی از اشاره به عوامل وصول به فلاح است. در این گروه از آیات گاهی به انجام یک عمل همانند ذکر بسیار (الانفال، ۴۵) یا توبه (النور، ۳۱) و گاهی به انجام چندین عمل پیاپی مانند عبادت پروردگار همراه با کار نیک (الحج، ۷۷)، یا ابتغاء فضل پروردگار همراه با ذکر بسیار خداوند (الجمعة، ۱۰)، یا صبر در کار دین همراه با سفارش یکدیگر به صبر و تقوا و مراقبت از کار دشمنان خدا (آل عمران، ۲۰۰)، یا توسل به خدا (از راه ایمان و پیروی از اولیاء حق) و جهاد در راه او (المائدة، ۳۵) امر شده است.

در آیاتی دیگر از قرآن، بر این واژه، با حرف «قد» تأکید شده است: از جمله در ابتدای سوره مؤمنون که اشاره به فلاح و رستگاری مؤمنان دارد و ویژگیهایی از قبیل خضوع و خشوع در نماز و رویگردانی از لغو و پرداخت زکات و رعایت عهد و امانت و پاسداشت نماز و محافظت خود از نامحرم (المؤمنون، ۱-۷) از عوامل رستگاری بیان شده است.

گاهی نیز از آن به پاک شدگان از لوث تعلقات مادی و معنوی و بازگشت کنندگان به خدای تعالی اشاره شده است. (الاعلی، ۱۴؛ الشمس، ۹) این واژه با این ریخت، در قرآن تنها یک بار در همان معنای لغوی خود به کار رفته: «قد افلح الیوم من استعلی» (طه، ۶۴) که دلالت بر پیروزی و برنده شدن دارد.

آیاتی از قرآن نیز به بیان ویژگیها و صفات مفلحون پرداخته است:

ایمان به غیب و آخرت و پیامبران و نیز انفاق و اقامه نماز (البقرة، ۵-۳)، امر به معروف و نهی از منکر (آل عمران، ۱۰۴)، پیروی از رسول اکرم (ص) و ایمان به او و حفظ عزت، حرمت و یاری او و پیروی از نوری که بر او نازل شده (آل عمران، ۱۵۷ و النور، ۵۱)؛ اشتیاق به لقاء الله (الروم، ۳۸)؛ درزمره حزب الله قرار داشتن (کسانی که خدا بر دلهاشان نور ایمان نگاشته و با روح خود آنها را مؤید گردانده و خدا از آنها خشنود و آنها هم از خداوند

خشنودند) (المجادلة، ۲۲)، از جمله کسانی بودن که خود را از خوی بخل و حرص نگاه داشته‌اند (الحشر، ۹؛ التغابن، ۱۶).

در آیاتی نیز فلاح از افراد و گروههایی خاص نفی می‌شود که عبارتند از: ظالمون (الانعام، ۲۱، ۱۳۵)، گناهکاران (یونس، ۱۷)، ساحران (یونس، ۱۰)، کافران (المؤمنون، ۱۱۷؛ القصص، ۳۷، ۸۲؛ یونس، ۱۶؛ النمل، ۱۱۶).

پس از پژوهش در معنای واژه فلاح در قرآن، به نظر می‌رسد که قرآن، با بیان خصوصیات «مفلحون» و دستور به اعمالی برای نیل به آن و سلب فلاح از گروهی دیگر در یک میدان معنا شناختی جدید، سعی در ایجاد فرهنگی متناسب با شئون انسانی خداجو و موحد دارد که در رابطه با خالق هستی و جامعه‌ای که در آن زیست می‌کند، مسزول و هدفمند و آخرت گراست.

مفهوم لغوی واژه «فوز»

از دیگر واژگان کلیدی که در مفهوم نجات و رستگاری در قرآن به کار رفته، واژه «فوز» است. با توجه به آیات ۵۱ و ۵۲ سوره نور، به نظر می‌رسد که دو واژه «فوز» و «فلاح» در ارتباط با یکدیگرند. در معاجم لغوی برای این واژه به مفاهیمی از قبیل پیروزی، رسیدن به آرزو، نجات از شر و هلاک (ابن فارس، ۵/۵۹۵؛ قیومی، ۴۸۳، ۱۴۰۵؛ ابن منظور، ۵/۳۹۲) اشاره کرده‌اند. از همین واژه ثلاثی مزید باب تفعیل آن، «فَوْز» به معنای مرگ آمده و عبارت «فَوْز الرجل» یعنی مرد، مُرد و هلاک شد. این واژه گاهی به مفهوم مهاجرت کردن نیز به کار رفته است و از همین ماده واژه «مفازة» به معنای مکان هلاکت است، زیرا عرب هر چاهی را مفازة گوید (ابن منظور، ۵/۱۳۷۶، ۳۹۳). تحلیل معنای فوز، رهیدن از خطر و رسیدن به خیر ملحوظ است؛ به اندازه‌ای که اگر آن سابق (خطر) و این لاحق (خیر) معلوم شود، معنای فوز روشن‌تر خواهد شد و چون خطر درکاتی و خیر درجاتی دارد، مرتبه هر فوز به معرفت و عمل طبق آن درکات و این درجات وابسته است. (جوادی، ۳/۳۹۶)

واژه «فوز» در ساختار قرآنی

واژه «فوز» در قرآن عموماً به اوصافی چون «مبین»، «عظیم» و «کبیر» وصف شده و از مشتقات آن واژگان «فازَ، افوزُ، الفُوزُ، الفائز، المَفاز، المَفازة» آمده است. البته واژه «مفازة» در قرآن به معنای نجات از عذاب خداست. (آل عمران، ۱۸۸). در قرآن، هم در کلام خداوند و هم در کلام بهشتیان و هم در گفتاری که از منافقان نقل شده، این واژه دیده می‌شود؛ با این تفاوت که مفهوم «فوز» مورد نظر از دیدگاه منافقان، رسیدن به مال دنیاست، زیرا ایشان به دست آوردن غنایم جنگی را فوز عظیم دانسته‌اند (النساء، ۷۳) و در کلام بهشتیان به معنای رهایی از عذاب است و اینکه دیگر جز مرگ اولی برایشان مرگی نیست (الصافات، ۶۰)، در حالی که در کلام خدا «فوز» و رستگاری عبارت است از: مشمول رحمت خدا واقع شدن و خشنودی او را کسب کردن و رسیدن به مقام رضا (المائدة، ۱۱۹؛ الانعام، ۱۶؛ النساء، ۷۳؛ الجاثية، ۳۰)؛ اصلاح اعمال (الاحزاب، ۷۱)؛ بخشایش گناهان و ورود به بهشت (الصف، ۱۲؛ الفتح، ۵)؛ محفوظ ماندن از هراس و شدائد روز قیامت (الغافر، ۹).

از دیدگاه قرآن، برای رسیدن به فوز و رستگاری پس از ایمان که شرط ورود به محدوده آن است (النور، ۵۲) به اعمال دیگری نیز اشاره شده است: پیروی از امر خدا و رسول، بیمناک بودن از خدا (النساء، ۲۱، النور، ۵۲)، گذشتن از جان و مال در راه خدا (التوبة، ۱۱۱)، انجام کردار شایسته (الجاثية، ۳۰؛ التغابن، ۹؛ البروج، ۱۱)، رعایت تقوا و به حق سخن گفتن و قول سدید (الاحزاب، ۷۱)، صبر بر سخریه کسانی که سرمایه وجودی خود را از دست داده‌اند (المؤمنون، ۱۱۱). البته کسان دیگری نیز در زمره فائزون معرفی شده‌اند که نزد خدا بالاترین درجه را دارند: مؤمنانی که در راه خدا مهاجرت کرده و با اموال و جان خود مجاهدت کرده‌اند (التوبة، ۲۰) و نیز مومنینی که همواره تقوا پیشه کرده و از غیر خدا نمی‌ترسند (یونس، ۶۴)، اصحاب بهشت (الحشر، ۲۰)، نخستین مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از ایشان پیروی کردند (التوبة، ۱۰۰) و متقین (الدخان، ۵۷؛ التبا، ۳۱).

بنابراین، از دیدگاه قرآن نه تنها ثمره عبودیت خداوند، که نجات از غضب و عذاب الهی و

رسیدن به بهشت و خلود در آن، همراه با تحصیل رضای پروردگار «فوز» به شمار می آید، بلکه اسباب و علل به موجباتی که زمینه را برای رسیدن به این ثمره فراهم می کند نیز، فوز است (جوادی، ۳/۳۹۸) و سبب تام برای حصول رحمت و وصول به فوز، تقوی و نگهداری نفس از بدیها و طریق جهنم است و از آنجایی که اخبار از ورود به بهشت و نعیم الهی در مورد فوز و فائز بسیار فراوان است و در آیاتی که از فلاح سخن رفته به ندرت این اخبار آمده است، باید گفت: «فوز» مرتبه پس از «فلاح» و رسیدن به خیر و نعمت است. (مصطفوی، ۱۷۰/۹)

در تفسیر المیزان در ذیل آیه ۶۱ سوره زمر آمده است: فوزی که خدا حکم آن را برای متقین رانده، سبب نجات ایشان می شود و پس از نجات، دیگر بدی و ناملامی از خارج و اندوه از درون آزارشان نمی دهد (طباطبائی، ۱۷/۶۳۱).

مفهوم لغوی واژه «نجات»

واژه «نجات» از دیگر واژگانی است که در قرآن به مفهوم رستگاری به کار رفته است و معنای رایج آن رهایی از هلاکت است، اما مؤلفان معاجم آن را به معنای خالص شدن، ناب و سره شدن است (قیومی، ۵۹۲). در مقاییس اللغة برای این واژه به دو دسته معنا اشاره شده است: یکی بر کشف و آشکار شدن و دیگری بر پوشش و پنهان کردن دلالت دارد (ابن فارس، ۳۹۷/۵)

اما در سراسر قرآن در همه آیاتی که این واژه به کار رفته، فعل نجات در اشکال گوناگون آن به خداوند نسبت داده شده است: گاهی نجات از گرفتاریها و مشکلات دنیا مانند نجات بنی اسرائیل از شر فرعون (البقرة، ۴۹)، نجات هود و پیروان او از عذاب (هود، ۵۸)، رهایی از غم، خطاب به حضرت موسی (ع) هنگامی که یکی از فرعونیان را ناخواسته به قتل رساند (طه، ۴۰) و گاهی نجات اشاره به رهایی از عذابهای اخروی و جهنم است (مریم، ۷۱، ۷۲؛ الزمر، ۶۱؛ یونس، ۱۰۳؛ الانبیاء، ۸۸) و نجات یافتگان از دیدگاه قرآن، متقیان (مریم، ۷۱ و ۷۲)،

پیروان پیامبران (هود، ۵۸؛ البقرة، ۴۹؛ یونس، ۱۰۳) و نهی کنندگان از منکر (الاعراف، ۱۶۵) معرفی شده اند.

مفهوم لغوی واژه «سعادت»

«سعده» واژه دیگری است که در بررسی مفهوم نجات و رستگاری در قرآن بدان اشاره شده است. سعد در لغت، مقابل واژه «شقی» است و از نظر معنایی دلالت بر خیر و سرور و خوش یعنی می کند (طریحی، ۳/۶۹). به نوشته ابن فارس در این باره، سعده: برکت در امر است و اصل اسعاد و مساعده، متابعت امر پروردگار از طرف شخص است و آن را مخالف نحس دانسته اند، چنانکه گفته می شود: روز سعد و روز نحس (ابن فارس، ۳/۷۵). مصطفوی آن را حالتی می داند که اقتضای خیر و فضل و صلاح کرده و «سعده» را دارای سه مرحله می داند:

۱. مرحله اول: سعادت فطری و ذاتی که به حسب اقتضاء اسباب و علل است مانند خصوصیات پدر و مادر و زمان و مکان و غذا و رحم و تحولات در آن تا وقتی که مستعد برای نفخ روح بشر است که در این حالت بعد از تحولات و شرایط و مقتضیات، درجه ای از سعادت یا شقاوت را داراست.

۲. مرحله دوم: سعادتی که فرد با انجام عبادات و ریاضات و طاعات و اعمال به اندازه توان خویش مکلف است و عمل صالح به هر کیفیتی و در هر مقام و هر حالتی در ایجاد سعادت مؤثر است و سبب تقویت و روحانیت و شرح صدر می شود.

۳. مرحله سوم: سعادتیی که از دو مرحله ذاتی و اکتسابی و در آخرت ظاهر می شود و مبین بر ثواب و عقاب است (مصطفوی، ۵/۱۵۵) این واژه در قرآن یک بار تنها به صورت صفت مشبیه «سعید» (هود، ۱۰۵) و یکبار هم به صورت فعل ماضی مجهول «سعدا» (هود، ۱۰۸) آمده است.

فخر رازی در تبیین مفهوم تفسیری از مفهوم سعادت و شقاوت در ذیل آیات ۱۰۵ و ۱۰۸ سوره هود نوشته است: کسی که خداوند در مورد او حکمی کرده و نسبت به آن امر آگاهی

داشته است، انجام خلافش ممتنع است و سعید، شقی و شقی، سعید نمی شود. وی ظاهراً عمل زشت شقی و عمل نیک سعید را هم به حکم قضا و قدر خدا می داند (فخر رازی، ۳۹۷/۶) علامه طباطبایی در پاسخ به این سخن می نویسد: که گرچه حکم خدا در ظرف خودش تخلف ندارد و لیکن معنایش این نیست که خدا الان حکم کرده باشد به اینکه سعید و شقی دائماً سعید و شقی باشند. ایشان سپس با دلایل فلسفی «وجوب و امکان» و «علل تامه و ناقصه اعمال» ضروری بودن هر مقتضی را نسبت به قضای الهی که بدان تعلق گرفته نافی اختیاری بودن فعل نمی دانند. (طباطبایی، ۳۰/۱۱)

از دیدگاه قرآن، مفهوم مخالف سعادت، شقاوت است. لذا با توجه به آیات ۱۰۵ و ۱۰۸ سوره هود، «شقی» و «سعید» مقابل هم قرار می گیرند. بنابراین همان گونه که در گفتار لغت پژوهان بدان اشاره شده، واژه «شقی» در لغت ضد «سعد» و «سعادت» است (ابن فارس، ۲۰۲/۳ و فیومی، ۳۱۹) و «شاقیت ذلک الامر» به معنی آن است که آن امر پر زحمت شد و «مشاقات»، کار پر زحمت و تلاش است (ابن فارس، ۲۰۲/۳). مصطفوی بر آن است که اصل «شقی» دلالت بر حالت شدت و زحمت دارد که مانع سلوک در خیر و صلاح و کمال مطرح در سعادت می شود (مصطفوی، ۱۰۷/۶).

راغب یادآوری کرده است که گاهی کلمه «شقاوت» در جای تعب و دشواری به کار می رود؛ مثلاً می گویند: «شقیف فی کذا» یعنی در این کار خسته شدم و تعب را اعم از شقاوت دانسته اند (راغب، ۴۶۰).

در قرآن، از ماده «شقی» فعل ماضی و مضارع و نیز «أشقی» و «شِقْوَة» آمده است: یکجا در بیان هبوط آدم از بهشت، تعب و رنج آمیخته با زندگی دنیوی خارج از بهشت (طه، ۱۱۷) و در آیه ۴ سوره مریم، شقاوت به معنای محرومیت از خیر و نیز به معنای بی ثمر بودن است (آیه ۴۸) و کسی که خیرخواه دیگران نباشد، از مصادیق «شقی» به شمار آمده (مریم، ۳۲) و کسانی که از یادآوری خداوند به وسیله پیامبر، دوری می گزینند (الاعلی، ۱۲) و آیات خدا را تکذیب کرده و به آن پشت می کنند (اللیل، ۱۰)، همچون «اشقا»ی ثمود که ناقه را بی کرد

(الشمس، ۱۲) شقی ترین افراد معرفی شده اند. زیرا بدبختی آنها در آخرت پایان نمی پذیرد و منتهی به خلاص و نجات نمی شود و تنها کافر اشقی، خالد در جهنم است (طباطبایی، ۵۰۶/۲۰). بنابراین، دوری از «شقاوت»، منوط به پیروی از «هدایت» است که از سوی خدا آمده و آن همان تشریح دین است. به نوشته طبرسی: با توجه به آیات ۱۰۶ سوره هود، «الذین شقوا» کسانی هستند که اهل توحیدند، بوده ولی معاصی و گناهان را به ایمان و طاعت خویش ضمیمه کرده اند. شاید در این آیه با «الذین شقوا» همه داخلین در جهنم اراده شده و سپس با «الا ما شاء ربک» با توجه به اصل طاعت، آنها را که مستحق پاداش هستند، استثناء کرده باشد. بنابراین دیدگاه سعادتمندان همان شقاوتمندان هستند و این لفظ نسبت به موقعیتی که دارند، به آنها نسبت داده می شود. یعنی وقتی داخل آتش شده و مجازات می شوند، شقی و وقتی به بهشت منتقل می شوند، اهل سعادت می گردند. این قول ابن عباس و عده ای از دیگر مفسران است (طبرسی، ۲۹۸/۵).

و اما بنا به تفسیر اطمینان آورده است که شقاوت و سعادت به برهان عقل و نصوص قرآن و صریح اخبار و ضرورت دین و مذهب، دایره مدار ایمان است و با وجود این ایمان ولو با گناه جن و انس، بالاخره سعید می شوند و اگر ایمان نباشد ولو با عبادت جن و انس شقی می شوند و وجه تقدیم شقی بر سعید به خاطر کثرت اشقیاء و قلت سعدا است و شقی کسی است که بدون ایمان از دنیا برود (طیب، ۱۲۵/۷).

شایان ذکر است که واژه «سعدوا» در قرآن یکبار به صورت مجهول به کار رفته است، گویا بدین سبب که سعادت از جانب خدا و تأیید و توفیق او است، ولی واژه «شقوا» به صورت معلوم ذکر گردیده، شاید به این سبب که شقاوت نتیجه سوء اختیار و عمل است (مصطفوی، ۱۵۶/۵).

با توجه به سیاق آیات آخر سوره مؤمنون، کسانی که شقوتشان بر آنها غلبه کرده است، مقابل مفلحون قرار گرفته اند. (المؤمنون، ۱۰۱ - ۱۰۶)

مفهوم لغوی واژه «خسر»

از واژگان کلیدی دیگری که در قرآن در تقابل با مفهوم نجات و رستگاری در خور توجه است، «خسر» و «خسران» است. برای حصول نجات، «ایمان» و «عمل صالح» به عنوان دو عنصر اصلی نجات بخش در آیات قرآن به شمار آمده، در حالی که فقدان این عناصر بر اساس آیات قرآن منجر به «خسران» خواهد شد (العصر، ۲؛ الطلاق، ۹). این واژه در لغت به معنای گمراهی و هلاک است (ابن منظور، ۲۳۸/۴) و اصل خسران را عرب به معنای هلاک به کار می برده (مصطفوی، ۵۳/۳) و در دوران جاهلیت این واژه بیشتر در مورد تجارت و مقتضیات دنیوی کاربرد داشته است (راغب، ۲۸۱)، یا درباره شخصی که در تجارت دچار زیان می شده، می گفتند: «خُسراً فی تجارته» و سرانجام «خاسر» کسی بوده که در تجارت زیان می دید و «خاسرة» یعنی سود نکردن و نداشتن نفع (ابن منظور، ۲۳۸). البته به نوشته این فارس: این واژه دلالت بر نقص دارد (ابن فارس، ذیل خسر). مصطفوی بر آن است که نقص، ضلال، هلاک و غبن هر کدام بر قسمتی از مفهوم «خسر» منطبق است و هر کدام از آنها از آثار یا اسباب و یا مقدمات خسر هستند. از این کلمه در فارسی به «زیان» تعبیر می شود که غیر از مفهوم ضرر است، زیرا ضرر مقابل نفع است: «لا یملک لکم ضراً ولا نفعاً» (المائدة، ۷۶؛ مصطفوی، ۶۰/۳) اکنون باید محدوده خسر را در قرآن جستجو کرد.

در قرآن تنها در یک مورد واژه «خسران» همراه صفت مبین آمده است و آن در مورد کسانی است که به جای خدا شیطان را «ولی» خود برگزیده اند (النساء، ۱۱۹). در نمایی کلی، در گفتار خداوند به واژه «خسر» با عبارات گوناگونی اشاره شده است:

الف. از این واژه آنچه در گفتار خداوند آمده، در توصیف زیانکاران است و از آن جمله است: کسانی که لقای پروردگار خود را تکذیب کرده و هدایت نیافتند (الانعام، ۳۱)؛ و کسانی که یکجا در دوزخ قرار می گیرند (الانفال، ۳۷)؛ کسانی که فرزندان خود را از روی جهل و نادانی می کشتند (الانعام، ۴۵)؛ اهل باطل پس از صدور فرمان خدا یا پس از آمدن معجزه و یا در روز قیامت (الغافر، ۷۸؛ الجاثیه، ۲۷)؛ همه افراد به غیر از کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند و یکدیگر را به حق و شکیبایی به استقامت توصیه کرده اند، (العصر، ۲؛

الطلاق، ۹)، فاسقان یعنی کسانی که پیمان خود را پس از محکم ساختن گسستند و پیوندهایی را که خدا دستور داده بود قطع کردند (البقرة، ۲۷)؛ کسانی که خود را از مجازات خدا ایمن می دانند (الاعراف، ۲۹)؛ منکران قیامت (النازعات، ۱۲؛ النمل، ۵)؛ کافران به آیات خدا در آسمان و زمین (الغافر، ۸۵؛ النحل، ۱۰۹؛ العنکبوت، ۵۲؛ الزمر، ۶۳؛ النحل، ۱۰۹؛ آل عمران، ۸۵)؛ و نیز پیروان کافران (آل عمران، ۱۴۹)؛ منافقان یعنی کسانی که از مواهب خدا در راه گناه و هوس استفاده کرده اند (التوبة، ۶۹)؛ و نیز کسانی که اموال و فرزندان، آنها را از یاد خدا غافل کرده است، (المنافقون، ۹ و ۵۳) کسانی که از هوای نفس خود پیروی کرده اند (المائدة، ۳۰)؛ و نیز هر کسی که با ظهور هر پیامبر از فرمان او سرپیچی کرد (الاعراف، ۹۰؛ الانبیاء، ۷۰؛ هود، ۶۳؛ الانعام، ۲۰)؛ و خاسرین در دنیا و آخرت کسانی اند که اگر مصیبتی برای امتحان به آنها رسد، دگرگون شده و به کفر روی می آورند (الحج، ۱۱).

ب. واژه خسران در دعای پیامبرانی چون حضرت آدم، نوح علیهما السلام و نیز عده ای از قوم موسی پس از ماجرای سامری، به کار رفته و این بدان معناست که مشمول بخشش و رحمت خدا نشده اند (هود، ۴۷؛ الاعراف، ۲۳).

ج. واژه خسران در آیات دیگری از زبان اشراف هر قوم و نیز کافران در تبعیت از پیامبران آن قوم بیان شده است (الاعراف، ۹۰؛ المومنون، ۳۴). در دو آیه نیز زیانکارترین افراد چنین معرفی شده اند:

۱. کسانی که زندگی دنیا را تباه کرده اند و می پندارند که نیکوکاری می کنند (الکهف، ۱۰۴).
۲. قوم ابراهیم که در مقام کیفر و کید او برآمدند و خدا مکرشان را باطل کرد (الانبیاء، ۷۰). گروهی نیز که سرمایه وجودی خود و یا بستگانشان را از دست می دهند (الزمر، ۱۵؛ الشوری، ۴۵)؛ و به خود زیان می رسانند معرفی شده اند و آنها عبارتند از کسانی که به پیامبر ایمان نمی آورند (الانعام، ۱۲)؛ کسانی که میزان عمل آنها سبک ناچیز است (الاعراف، ۹؛ المؤمنون، ۱۰۳)؛ کسانی که معبودهای دروغین ساخته اند که روز قیامت از نظرشان گم می شود (الاعراف، ۵۳)؛ و نیز کسانی که هم خود و هم دیگران را گمراه می کنند (هود، ۲۱). در قرآن

تنها در دو آیه واژه «خسر» به معنا و مفهوم لغوی خود یعنی نقص، آن هم نقص در میزان به کار رفته است (الرحمن، ۹؛ المطففین، ۳).

مفهوم لغوی واژه «زیغ»

«زیغ» از جمله واژگان دیگری است که در تقابل با مفهوم نجات و رستگاری مطرح شده است، واژه «زیغ» در لغت، ضد استقامت و به معنای تمایل، انعطاف یا انحراف است (راغب، ۳۸۷). «تزیغ» به معنای انحراف است (ابن فارس، ۴۰/۳) و اصل آن بیرون شدن از راه حق و میل به طرف بیراهه و باطل است (مصطفوی، ۳۷۱/۴).

در آیات قرآن، کلماتی که از ریشه «زیغ» آمده همراه با کلمات دیگری به کار رفته است و معنای زیغ، با توجه به کلمه اضافه شده و سیاق کلام آشکار می شود. از جمله زیغ قلب (آل عمران، ۷) که به معنای انحراف از راستی است و لازمه آن اضطراب قلب و پریشانی خاطر است، زیرا در مقابل رسوخ علم قرار گرفته و کسانی که متصف به چنین صفتی هستند اضطراب قلب ندارند (طباطبائی، ۲۸/۳). اضافه شدن زیغ به قلب در آیه ۱۱۷ از سوره توبه، با توجه به سایر قرآن به معنای استنکاف و شانه خالی کردن از امتثال امر پیغمبر و بیرون شدن از طاعت او به سبب سرپیچی از رفتن به جهاد یا بازگشت به وطن به سبب عسر و مشقت در راه است (همان، ۵۴۰/۹).

و در آیاتی نیز «زیغ بصر» مطرح است (ص، ۶۳؛ النجم، ۱۷؛ الاحزاب، ۱۰) و معنای «زیغ بصر» آن است که چشم آدمی چیزی را به آن صورت که هست نبیند و منظور از بصر، بصر ظاهری و باطنی است. (طباطبائی، ۵۰/۱۹) و انحراف در بصر ظاهری به معنای انحراف در رؤیت و پریشانی از درک مقصود و ارتعاش دیده در توجه به آنچه درست است و انحراف از راه راست در زندگی است (مصطفوی، ۳۷۱/۴).

نتیجه زیغ و انحراف از امر خدا در آیات آن است که ابتدا خداوند رحمت خود را از صاحبان چنین دلی دریغ می دارد و این نیز از اذاعه خداست که بعد از زیغ آنها در دلشان حاصل می شود

(الصف، ۵) و در نهایت عذاب سوزان را می چشند (النبا، ۱۲).

مفهوم نجات و رستگاری در ادیان و مذاهب

رستگاری به معنای عمومی سعادت، رهایی و نیکبختی، در همه مذاهب مشترک است، اما تأثیر در روند حصول رستگاری و قلمرویی است که مذاهب برای دستیابی به آن برگزیده اند. مثلاً تائوئیسم - یکی از کهن ترین شیوه های اندیشه بشری و مکتبی در چین که تا سطح مذهبی عرفانی اوج گرفته است - یک تجربه عظیم روحانی است که با بریدن از جامعه و قوانین آن، حکومت و فرمانروایانش، تمدن و ضوابطش و طی این گریز... در نهایت، هماهنگی با طبیعت و پیوستن به تائو که راه طبیعت است، حاصل می شود. (رهنورد، ۳۱) در کتب دینی و ادبی هندوان «مهابهاراتا» که به تخفیف «گیتا» نامیده می شود، راه حقیقی نجات و رستگاری را در طریقه اخلاص می داند. در آیین جین نیز در هند رستگاری بر دو اصل استوار است: یکی ریاضت کشی، دیگری «اهیمسا» یا پرهیز از آزار جانداران که تا نباتات و جمادات پیش می رود و کندن زمین برای کشاورزی ممنوع شمرده می شود. با آنکه خوردن میوه درختان مجاز است، استفاده از محصولات زیر زمین حرام است (توفیقی، ۴۴). در اندیشه ودایی هم که یکی از نحله های مذهبی هنری هندی است، رستگاری دارای دو مشخصه است:

۱. حرکتی فردی است، یعنی طی روندی فردی به ظهور می رسد.
۲. دارای نمودی روحانی است. این حقیقت بزرگ البته در همه ادیان الهی و نزد مصلحان بزرگ پذیرفته است، اما اختلاف از آنجا ناشی می شود که در تفکر هندی در چنین حرکتی روحانی، فرد گرایی تنها محمل عروج بشر است. رستگاری در مفهوم ودایی، کشف حقیقت روحانی است که به قول رادها کریشنان در نهاد هر فردی نهفته است و کشف این حقیقت تنها از طریق ریاضتهای فردی حاصل می گردد، نه از طریق پرداختن به امور سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که چون غباری بر چهره هویت ذاتی او نشسته است (رهنورد، ۳۷).
سنتهای دینی بزرگ یهودیت، آیین بودا، آیین هندو، مسیحیت و اسلام، همه ناظر به حیات

باطنی اند. تعالیم، متون، آداب و معارف دینی و حتی سازمانها، در جهت پرورش حیات باطنی، دارای نیایش، ایمان، اشراق و تهذیب نفس اند. البته آشکار است که رستگاری دینی، همانقدر ناظر به نیازها و آرزوهای انسانی و بیانگر آنهاست که هر طرح دنیوی دیگر که در طلب رهایش و گشایش است، چه رستگاری در دین، به وسیله برآوردن نیازها و آرزوهاست، حتی هنگامی که نیازها و آرزوها از [عالم] بالا جلوه گر شده باشد، با این وصف، صوری که برآوردن آنها به خود می گیرد، مخصوصاً ارزش های دینی، مکمل و گاه متضاد، با ارزش های دیگر یعنی ارزش های غیر دینی است. این نیز بدیهی است که زمینه های مختلف فرهنگی ادیان، هر یک چشم انداز دیگر به وضع بشری است (یعنی به خیرها، خوشی ها، اهداف، خطرها و شرورها) این چشم اندازهای دیگر و گوناگون، بر شکل و شیوه رستگاری دینی، تأثیری به جا می گذارد (الیاده، ۷۶).

نجات اهل کتاب از نظر قرآن

تا کنون با توجه به کلمات متشابه و متضاد، کوشش شد تا محدوده رستگاری و نجات از دیدگاه قرآن تبیین شود. اما از نظر قرآن، آیا تنها اسلام، دین نجات بخش است؟ نظر اسلام درباره مورد نجات پیروان ادیان دیگر چیست؟

مسلماً هر یک از ادیان در زمان خود تا هنگامی که پیامبر بعدی نیامده بود، برای پیروان، پیام نجات و رستگاری به همراه داشت و بر اساس دیدگاه قرآن، پیروان پیامبران از جمله نجات یافتگان بوده اند (هود، ۵۸؛ البقرة، ۴۱؛ یونس، ۱۰۳)؛ اما با ظهور اسلام و بعثت پیامبر، ایمان به پیامبر و گفته های او و عدم تکذیب او، موجب رستگاری آنان می شود (الانعام، ۲۰، ۲۱؛ الرعد، ۳۸). گرچه در آیاتی نیز، اهل کتاب به واسطه ایمان به خدا، توحید، رستخیز و عمل صالح رستگار شمرده شده اند (البقرة، ۶۲؛ المائدة، ۶۹؛ الطلاق، ۱۱؛ التباين، ۹؛ آل عمران، ۱۱۴).

پس چنانکه علامه طباطبائی بیان داشته است: باید باور داشت که نامها و نامگذاریها از قبیل

مؤمنان، یهودیان، مسیحیان و صائبان نزد خدا هیچ ارزشی ندارد و نه آنها را مستحق پاداش می کند و نه از عذاب خدا ایمن می سازد، همچنان که یهود و نصارا به حکایت قرآن می گفته اند: «لن يدخل الجنة الا من كان هودا او نصارى» (البقرة، ۱۱۱). پس تنها ملاک کار و سبب احترام و سعادت، حقیقت ایمان به خدا و روز جزا و عمل صالح است. این مطلب در آیات قرآن کریم مکرر آمده است که سعادت و کرامت هر انسانی وابسته به عبودیت است نه نامگذاری. پس هیچ یک از این نامها مگر با لزوم عبودیت، به تنهایی سودی ندارد (طباطبائی، ۴۵۸/۱).

بنابراین، اسامی مکتبها و القاب و عناوین مکتبی، اعتبار ندارد و اینها میزان سعادت‌مندی یا محرومیت انسان از سعادت نیست. معیار و عامل سعادت انسان، ایمان و عمل صالح و برخورداری از حسن فاعلی و فعلی، یعنی اعتقاد صائب و اعمال صالح است. ایمان واقعی یعنی ایمان کامل و جامع به تورات و انجیل و قرآن و انبیای گذشته و نبی حاضر یعنی حضرت ختمی مرتبت. اهل کتاب که به دین حق نگریده اند و در اثر ابتلا به ثنویت یا تثلیث، نپذیرفتن معاد حقیقی، عدم قبول رسالت خاتم پیامبران الهی و ارتکاب مناهی اسلام، فاقد کمال‌های چهارگانه توحید، نبوت، معاد و عمل صالح‌اند و هرگز مصداق آیه ۶۲ سوره بقره نیستند، زیرا آنچه از ظاهر این آیه بر می آید این است که عامل نجات انسان در قیامت، اعتقاد به اصول دین و عمل به احکام آن است. مؤمنان، یهود، نصارا و صائبان، هر یک که به خدا و قیامت ایمان داشته باشند عمل صالح انجام دهند، اجر آنان نزد خدا محفوظ و از خوف و حزن هم مصونند (جوادی، ۲۵/۵).

نتیجه

در پایان، باید به نکاتی اشاره کرد: اندیشه نجات و رستگاری آنچنان که در قرآن مطرح شده، در زمان جاهلیت وجود نداشته است. قرآن از معنای اصلی کلماتی که در زبان آنان برای نجات، آن هم به معنای دنیوی آن وجود داشته استفاده کرده و آن را در یک نظام عمومی و

نقشه کلی تغییر داده است. بنابراین، با توجه به واژگانی که در مفهوم رستگاری و نجات در قرآن به کار رفته، نجات انسان منحصر به ایمان به مبدا و معاد و عمل صالح است و آنچه در آیات بیان گردیده، مصادیق اعمال و تعیین حدود این ایمان است که به اخلاص، عبودیت محض پروردگار از طریق اطاعت بی چون و چرا از دستورات وی و فضل و شکرانه الهی، منتهی می گردد.

اما در باب انتخاب واژه «فلاح» در مفهوم نجات و رستگاری، می توان چنین توضیح داد: تمایل به فسق و فجور و ایمان و تقوی در نهاد انسان نهاده شده و انسان، یا باغبانی مدبر و آزموده است که بذر وجود خویشتن را در زمینی مساعد با تلاش و کوشش شبانه روزی پرورش می دهد، یا باغبانی نادان و تن پرور و گمراه است که بذر وجودی خود را در برهوتی شوره زار پنهان می کند.

گرچه در مقایسه با اندیشه های بشری و مکتبی، قلمرو رستگاری در اسلام، هم به لحاظ گستردگی و هم به لحاظ معنا بس سترگ است، اما در این میان عناوین و اسامی مکتب ها معیار سعادت نیست و میزان، عمل صالح، وحی است و طبقاً لازمه آن، ایمان به نبوت رسول خدا صلی الله علیه وآله است. در این صورت، ایمان به نبوت هر پیامبری نیز در کنار ایمان به مبدا و معاد مطرح خواهد شد (جوادی، ۱۵/۵).

منابع

- ۲- ابن فارس، احمد، مقاییس اللغة، مصر، ۱۴۰۴ ق.
- ۱- ابن منظور، محمدابن مکرم، لسان العرب بیروت، ۱۴۱۴ ق.
- ۳- ایزوتسو، توشیهیکو، خدا و انسان در قرآن، تهران، ۱۳۷۳ ش.
- ۴- همو، ساختمان مفاهیم اخلاقی دینی در قرآن، ترجمه ی فریدون بدره ای، ۱۳۶۰ ش.
- ۵- توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، تهران، قم، ۱۳۷۹ ش.
- ۶- جوادی آملی، عبدالله، ادب فنای مهربان، به کوشش محمد صفائی، قم، ۱۳۸۵ ش.
- ۷- همو، عبدالله، تسنیم (تفسیر قرآن کریم)، قم، ۱۳۸۲ ش.
- ۸- خرمشاهی، بهاءالدین، دین پژوهی (ترجمه ۱۳ مقاله از The encyclopedia of religion) ویراست میرچا الیاده، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- ۹- جوهری اسماعیل ابن حماد، صحاح اللغة، ایران، ۱۳۷۰ ش.

- ۱۰- رازی، فخر الدین، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، ۱۴۲۰، ق.
- ۱۱- راغب اصفهانی، حسین ابن احمد، مفردات غریب القرآن، مصر، ۱۳۴۲ ق.
- ۱۲- رهنورد، زهرا، حکمت هنر اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۳- زمخشری، محمود ابن عمر، اساس البلاغة، مصر، ۱۹۶۰ م.
- ۱۴- طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه ی سیدمحمد باقر موسوی همدانی، قم، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۵- طبرسی، فضل ابن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
- ۱۶- فراهیدی، خلیل ابن احمد، العین، به کوشش دکتر مهدی مخزومی و دکتر ابراهیم سامرائی، قم، ۱۳۸۳ ش.
- ۱۷- طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، ۱۴۰۶ ق، به کوشش سیداحمدحسینی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- ۱۸- طیب، سیدعبدالحسین، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، ۱۳۷۸ ش.
- ۱۹- فیومی، مصباح المنیر، قم، ۱۴۰۵ ق.
- ۲۰- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، طهران، ۱۳۸۵ ش.
- ۲۱- واحدی فرد، محمدصادق، «درآمدی بر معناشناسی فلاح»، مجله مطالعات اسلامی، بهار ۸۵، پیوست ۷۱.